

## Nāṣir Muḥammad b. Qalāwūn and the Establishment of the Hereditary rule of the Qalāwūn Dynasty in Bahri Mamluk Period (648-784/1250-1382)

Leily Erfani Parsa<sup>1</sup> | Hadi Alemzadeh,<sup>2</sup> Masoumali panjeh<sup>3</sup> | Roodgar, Ghanbarali  
Received: 2021/04/02 | Accepted: 2021/11/23

(DOI): [10.22034/MTE.2021.10032.1402](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.10032.1402)

### Abstract

### Original Article

P 110 - 127

The common theory is that the Mamluks opposed the hereditary rule, yet the period of Bahri Mamluk (644-784) witnessed nearly a century of hereditary reign of the Qalāwūn dynasty. Why and how to establish the hereditary monarchy of the Qalāwūn dynasty is the question that this article seeks to answer. Attempts by the first great Sultāns of the Mamluks, Aybak and Baybars, to maintain the monarchy within their dynasty failed; But the other powerful Mamluk king, Qalāwūn, was able to inherit the government from his family. Among the sons of Qalāwūn, Sultān Nāṣir Muḥammad, in spite of twice ousting and relinquishing the monarchy, played a greater role in consolidating the hereditary rule of this dynasty. In the third period of his reign, which lasted 31 years, Nāṣir Muḥammad, based on previous experiences and by gradually eliminating powerful rivals and potential claimants to the monarchy, prepared the ground for the acceptance of the pattern of inheritance among the Mamluks. After him, his sons and grandsons ruled Egypt and the Levant (Shām) for more than four decades (741-784). Although the sons of Nāṣir Muḥammad were deposed several times by the Mamluk princes, no emperor violated their dynastic rights until the end of the Mamluk period.

**Keywords:** Hamzeh, Uhud, consecration, Social Effects, Rajabiyya.

1-PhD candidate, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. / leilyerfani@gmail.com

2-Professor, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran / hd.alemzadeh@gmail.com

3- Assistant Professor, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. panjeh1979@gmail.com

4- Assistant Professor, Department of Theology, Farhangian University, Tehran, Iran. a\_roodgar@yahoo.com





## ملک ناصر محمد بن قلاوون و تثبیت حکومت موروثی خاندان قلاوون

در دوره ممالیک بحری (۷۸۴-۵۶۴۸هـ)

لیلی عرفانی پارسا<sup>۱</sup> | هادی عالمزاده<sup>۲</sup> | معصومعلی پنجه<sup>۳</sup> | قنبرعلی رودگر<sup>۴</sup>

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22034/MTE.2021.10032.1402

تاریخ دریافت: ۰۰/۰۵/۲۵، تاریخ پذیرش: ۰۰/۰۸/۰۲

علمی - پژوهشی

ص: ۱۲۷/۱۱۰

چکیده

نظریه رایج این است که ممالیک مخالف حکومت موروثی بودند. با این همه دوره ممالیک بحری (۷۸۴-۵۶۴۸هـ) شاهد نزدیک به یک قرن سلطنت موروثی خاندان قلاوون بود. چرایی و چگونگی تثبیت سلطنت موروثی خاندان قلاوون مسئله‌ای است که این مقاله در پی پاسخگویی بدان است. کوشش‌های نخستین سلاطین بزرگ ممالیک، آیبک و بیبرس که با برگزیدن پسران خود به جانشینی به دنبال تثبیت و تداوم سلطنت در نسل خود بودند، ناکام ماند، اما دیگر سلطان مقتدر مملوکی، قلاوون و پسران و نوادگانش توانستند حکومت را در خاندان خویش موروثی سازند. در میان فرزندان قلاوون، ملک ناصر محمد، به‌رغم دوبار عزل و کناره‌گیری از سلطنت بیش از دیگران در تثبیت و تحکیم حکومت موروثی این خاندان نقش داشت. ناصر محمد در سومین دوره سلطنت خویش که ۳۱ سال به طول انجامید، با تکیه بر تجربه‌های پیشین و با حذف تدریجی رقیبان قدرتمند و مدعیان بالقوه سلطنت، امیران برجسته مملوک، زمینه را برای پذیرش الگوی توارث در میان ممالیک آماده ساخت. پس از وی فرزندان و نوادگانش بیش از چهار دهه مملوکی از سلطنت خلع شدند، اما تا پایان دوره ممالیک بحری هیچ امیری به حق دودمانی آنان در سلطنت تجاوز نکرد.

**کلیدواژه‌ها:** ممالیک بحری، نظام سیاسی ممالیک، خاندان قلاوون، سلطنت موروثی، ناصر محمد.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. leilyerfani@gmail.com

<sup>۲</sup> گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. hd.alemzadeh@gmail.com

<sup>۳</sup> گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) panjeh@srbiau.ac.ir

<sup>۴</sup> گروه آموزش الهیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. a\_roodgar@yahoo.com



## مقدمه

اگر الگوی انتخاب شورایی که ویژه نهاد خلافت بود و چند نمونه تاریخی هم بیشتر ندارد، نادیده گرفته شود، در نظام‌های سیاسی دوره اسلامی حاکمان و سلاطین از طریق دو شیوه جانشینی (ولایت عهدی) یا غلبه و استیلا به قدرت می‌رسیدند. در بیشتر دولت‌های مسلمان چون امویان، عباسیان، فاطمیان، آل بویه، سلجوقیان و ایوبیان الگوی ولایت عهدی و جانشینی از طریق وراثت خونی و نسبی، عملاً تنها الگوی انتخاب حاکمان بود. پسران جانشین پدران و گاه برادران جانشین برادران می‌شدند. در مقایسه با این دولت‌ها سازوکار انتقال قدرت و موضوع جانشینی در دولت ممالیک مسئله‌ای پیچیده بود. نظریه غالب این است که الگوی دستیابی به قدرت در دولت ممالیک، الگوی غلبه و استیلا بوده است و به تعبیری ممالیک تبلور عینی نظریه «الحقُّ / الحُکمُ لِمَن غَلَبَ» بوده‌اند (برای نمونه نک: قاسم، ۱۳۹۶: ۸۰، ۸۵، ۱۱۷-۱۱۸)؛ اما اگر این تبیین دقیق و درست باشد، باید پرسید چرا در ۱۳۶ سال حکومت ممالیک بحری (۷۸۴-۶۴۸هـ) سلطان قلاوون و فرزندانش نوادگانش صرف‌نظر از وقفه‌هایی کوتاه بیش از یک سده (۷۸۴-۶۷۸هـ) بر مصر و شام حکم راندند؟ تاجایی که می‌توان از دوره آنها با عنوان سلسله آل قلاوون یاد کرد. چگونه در دولتی که زور و شمشیر عامل اصلی در دستیابی به قدرت و تداوم آن بود، ملک منصور قلاوون و پسرش ملک ناصر محمد توانستند حکومت را در دودمان خود موروثی سازند؟ این مقاله در پی پاسخگویی به این پرسش‌هاست.

## نخستین کوشش‌ها برای موروثی کردن حکومت

پیش از قلاوون دو تن دیگر از نخستین سلاطین بزرگ ممالیک، مُعزْ آیبک و بَیبرس (بَیبرس) بُندُقْداری، کوشیدند که سلطنت را در نسل و خانواده خود موروثی کنند، اما ناکام ماندند. پس از قتل مُعزْ آیبک (ح.ک. ۶۴۸-۶۵۵هـ) ممالیک مُعزّی<sup>۱</sup> پسر ۱۵ ساله‌اش

<sup>۱</sup> ممالیک مُعزّی یاران و هواداران مُعزْ آیبک بودند. ممالیک وابسته و هوادار یک سلطان / امیر به او منسوب می‌شدند (در این زمینه نک: .

## پنجه و همکاران: ملک ناصر محمد بن قلاوون و تثبیت حکومت موروثی خاندان قلاوون ... ۱۱۳

نورالدین علی را با لقب ملک منصور بر تخت سلطنت نشانند و با او بیعت کردند (مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۲)/۴۰۵؛ ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۳۷۶/۶)، اگرچه حکومت عملاً در اختیار نایب‌السلطنه وی مظفر قُطز بود. این انتخاب اعتراض شاخه اصلی ممالیک بحری، یعنی ممالیک صالحی، را در پی آورد که سلطنت منصور علی را به رسمیت نشناختند و سر به نافرمانی و شورش برداشتند (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۳۷۶/۶؛ قاسم، ۱۳۹۶: ۴۷). سلطنت اسمی نورالدین علی دیری نپایید؛ چه در میانه نزاع‌های پیدا و پنهان مملوکان و در بجهوه هجوم مغولان به شام، سیف‌الدین قُطز شورایی تشکیل داد و به دستاویز خردسالی، ضعف و بی‌تدبیری سلطان جوان وی را در ۵۷ هـ. عزل کرده، به زندان افکند و خود بر تخت سلطنت ممالیک نشست (مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۲)/۴۱۷؛ قاسم، ۱۳۹۶: ۵۲-۵۳).<sup>۱</sup> دو سده بعد ابن تغری بردی (د. ۸۷۴ هـ.) که گویا هوادار اندیشه سلطنت موروثی بود، این جابه‌جایی را «السنة السيئة» قُطز خواند (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۵۶/۷؛ قاسم، ۱۳۹۶: ۵۲).

دومین کوشش را برای موروثی‌کردن حکومت، ملک ظاهر بیبرس (حک. ۶۵۸-۶۷۶ هـ.) صورت داد. بیبرس پس از تحکیم و تثبیت قدرت خویش در سال ۶۶۰ هـ، کوشید با سوگند دادن امیران بر اطاعت از پسرش سعید برکه‌خان حکومت را در نسل خود موروثی کند. او دو سال بعد مجلسی باشکوه ترتیب داده، سعید را به ولایت عهدی برگزید (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۲۷۶/۷؛ سرور، ۱۹۴۷: ۱۹). با درگذشت ظاهر بیبرس در سال ۶۷۶ هـ امیران، لشکریان، قاضیان و بزرگان با سعید محمد برکه‌خان هفده‌ساله تجدید بیعت کردند و خطیبان در مساجد جامع فسطاط و قاهره به نام او خطبه خواندند (شافع بن علی عسقلانی، ۱۴۱۸: ۳۷؛ مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۲)/۶۴۳-۶۴۲؛ سرور، ۱۹۴۷: ۱۹). از محتوای وصیتنامه بیبرس توان دریافت که وی می‌دانست که سلطنت فرزندش دیری نخواهد پایید، از این روی به سعید وصیت کرد که به مخالفان رحم نکرده، آنان را از میان بردارد (مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۲)/۶۴۵؛ قاسم، ۱۳۹۶: ۱۰۶). پیش‌بینی بیبرس تحقق یافت و سرداران و بزرگان مملوک و در رأس آنان قلاوون، سعید را واداشتند که پس از دو سال (۶۷۸-۶۷۶ هـ) از سلطنت کناره‌گیری کند (شافع بن علی عسقلانی، ۱۴۱۸: ۴۹-۵۰؛

طغوش، ۱۳۸۰: ۳۶۷ به بعد؛ شبارو، ۱۳۸۰: ۲۳).

<sup>۱</sup> . یک سال بعد در ۶۵۸ هـ، جانشین قُطز، بیبرس بندقداری، علی‌بن‌آبیک، مادر و برادرش قاقان را که در قلعه جبل زندانی بودند به روم (بیزانس) تبعید کرد (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۵۵/۷، ۱۰۳).

مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۲)/۶۵۵-۶۵۴؛ سرور، ۱۹۴۷: ۲۱؛ قاسم، ۱۳۹۶: ۱۰۷).<sup>۱</sup>

این البته پایان کار فرزندان بیبرس نبود، چراکه سیف‌الدین قلاوون پسر دیگر وی بدرالدین سلامش هفت‌ساله، را بر تخت سلطنت نشاند (شافع بن علی عسقلانی، ۱۴۱۸: ۵۰-۵۱؛ ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۷/۲۶۹-۲۷۱). این جابه‌جایی فرزندان بیبرس در حالی بود که امیران بزرگ مملوکی از سیف‌الدین قلاوون می‌خواستند که خود قدرت را در دست‌گیرد، اما او نپذیرفت و با فروتنی گفت: «من ملک سعید را به طمع سلطنت خلع نکردم، و اولی آن است که امر [سلطنت] از ذریهٔ ملک ظاهر خارج نگردد» (نویری، ۱۴۲۳: ۳۰/۳۹۸-۳۹۹؛ مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۲)/۶۵۵-۶۵۴؛ سرور، ۱۹۴۷: ۲۱). به نظر می‌رسد این گفته‌ها تعارفی بیش نبوده باشد. این‌که قلاوون سلطنت را نپذیرفت نه برای حفاظت از خاندان بیبرس یا احترام به آنها، بلکه ناشی از ترس وی از دستهٔ ظاهریه، یعنی یاران ظاهر بیبرس بود. قلاوون چون بیم داشت که آنها دست به شورش زنند، پذیرش سلطنت را به زمانی موکول کرد که هوادارن خود، ممالیک بحری صالحی، را در مناصب مهم جایگزین امیران ظاهری کند. باری، امیران هوادار او این نظر را تأیید کردند و بر سلطنت امیر بدرالدین سلامش متفق شدند (سرور، ۱۹۴۷: ۲۱). در آغاز سلطنت بدرالدین سلامش، قلاوون از امیران خواست تا برای سلامش سوگند یاد کنند و سکه به نام هر دوی آنها ضرب شود که بر یک سوی سکه، نام ملک عادل و بر سوی دیگر آن، نام قلاوون باشد و به نام هر دو بر منابر خطبه خوانند (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۷/۲۶۸). چندی نگذشت که قلاوون، شروع به دستگیری امیران ظاهری کرد؛ شماری را به زندان افکند و گروهی را به ثغور فرستاد. سپس کودکی ملک عادل سلامش را بهانه کرد و همهٔ امور را به دست‌گرفت و امیران خود را فراخواند و دربارهٔ صغر سن سلامش به آنها گفت: «قطعاً می‌دانید که مملکت جز با مردی کامل قوام نمی‌یابد» در نتیجه، امیران بر خلع و تبعید وی به کرک<sup>۲</sup> و به سلطنت رساندن قلاوون در مصر متفق شدند (مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۲)/۶۵۸).

<sup>۱</sup> . گفتنی است بیبرس که از نفوذ بسیار قلاوون و چشم‌داشت وی به مقام سلطنت آگاه بود، کوشید تا با ازدواج سعید با دختر قلاوون، غازیه خاتون، تداوم سلطنت پسرش را تضمین کند، اما این دوراندیشی هم سودی نبخشید و قلاوون داماد را برکنار کرد (شافع بن علی عسقلانی، ۱۴۱۸: ۲۸؛ مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۲)/۶۲۳).

<sup>۲</sup> . کرک قلعه‌ای مستحکم در شام، از نواحی بلقاء، میان ایله و دریای قلزم (سرخ) و بیت المقدس (یا قوت حموی، ۱۹۹۵: ۴/۴۵۳).

از تحلیل نمونه‌های بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که پس از مرگ هر سلطان، ممالیک وابسته و وفادار به او، پسرش را به سلطنت برمی‌گماشتند و جناح‌های رقیب نیز در آغاز ناگزیر از تأیید او بودند. با این همه هر دو دسته می‌دانستند سلطان جدید قادر به ایفای نقش سنتی سلطان مملوکی به‌عنوان حافظ منافع ممالیک نخواهد بود. ممالیک وفادار سلطان متوفی به‌رغم تمایل به تداوم و تثبیت سلطنت فرزند او، در بلندمدت نمی‌توانستند در برابر فشار رقیبان و آشفتگی و بحران سیاسی ناشی از حکومت سلطانی خردسال مقاومت کنند. همواره ممالیک سلطان متوفی از پسرش، سلطان جدید، توقع داشتند تا حق تقدم آنها را بیش از دیگر جناح‌ها حفظ کند و نیز می‌کوشیدند به شیوه‌های مختلف در اداره امور دخالت کنند و او هم ناگزیر از رعایت خواست آنها بود و از این روی درگیری با ممالیک پدر امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود (Levanoni, 1994: 379). دوره کوتاه حکومت این سلاطین خردسال، میان‌پرده زورآزمایی رقیبان و زمینه‌سازی برای برکناری آنها بود و آن‌گاه که مقدمات تغییر فراهم می‌آمد سلطان دست‌نشانده به دستاویز خردسالی و ناتوانی در اداره امور برکنار می‌شد و یکی از امیران برجسته جای او را می‌گرفت.

### قلاوون و اشرف: آغاز موروثی شدن حکومت

قلاوون (حک. ۶۷۸-۶۸۹هـ) پس از دستیابی به قدرت به فکر موروثی کردن سلطنت در خانواده خود افتاد؛ از این روی درگیرودار هجوم دوباره مغولان به سرزمین شام، بزرگترین پسر خود ابوالفتح علاءالدین علی را به جانشینی برگزید (قلقشندی، ۱۴۰۷: ۱۰/۱۷۷-۱۸۰؛ سرور، ۱۹۴۷: ۲۵)؛ اما علاءالدین علی پیش از پدر در ۶۸۷هـ درگذشت.<sup>۱</sup> از این روی قاضی محیی‌الدین بن عبدالظاهر فرمانی را مبنی بر ولایت‌عهدی خلیل بن قلاوون نوشت (مقریزی، ۱۹۵۶: ۱۱(۳)/۷۴۵-۷۴۴؛ ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۷/۳۲۰؛ قلقشندی، ۱۴۰۷: ۱۰/۱۷۷-۱۷۰). بدین مناسبت در مصر و شام، هفت روز جشن برپا کردند و از مردمان و لشکریان برای او بیعت گرفتند و نامش را به ولایت‌عهدی در خطبه خواندند (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۷/۳۲۰). اما پس از چندی سلطان قلاوون به‌سبب عدم اهلیت اشرف خلیل از تأیید حکم ولایت‌عهدی وی سر باز زد و به قاضی فتح‌الدین بن محیی‌الدین بن عبدالظاهر گفت:

<sup>۱</sup> گفته شده برادرش خلیل که به او حسادت می‌ورزید او را مسموم کرده بود (ابن فرات، ۱۹۳۹: ۸/۶۹-۷۰).

«من خلیل را متولی امور مسلمین نمی‌کنم» (مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۳)/۷۵۶؛ سرور، ۱۹۴۷: ۲۸). باری قلاوون بی این که حکم جانشینی اشرف را امضا کند درگذشت.

ملک اشرف خلیل چون به سلطنت رسید، قاضی فتح‌الدین بن محیی‌الدین بن عبدالظاهر صاحب دیوان انشاء را فرا خواند و حکم ولایت عهدی خود را طلب کرد. قاضی حکمش را که فاقد امضای قلاوون بود عرضه داشت و با پوزش خواهی گفت: «سلطان منصور قلاوون به سبب اشتغال به دشمن از امضای حکم بازمانده بوده است». ملک اشرف با اظهار این سخن که: «سلطان از اعطای سلطنت به من امتناع ورزید و خدا آن را به من داد» (مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۳)/۷۵۶؛ نویری، ۱۴۲۳: ۱۷۷/۳۱-۱۷۸)، حکمرانی خود را در فضایی آکنده از سوءظن و بی‌اعتمادی آغاز کرد. او با شماری از امیران بلندمرتبه درافتاد و آنها را از مناصب خود عزل کرد. همین امیران دسیسه‌چینی کردند و پس از سه سال و چهارماه (۶۹۳-۶۸۹هـ) سلطان را به قتل رساندند (بیرس منصور، ۱۹۹۸: ۲۹۵-۲۹۶؛ مقریزی، ۱۹۵۶: ۱(۳): ۷۹۰). قتل اشرف خلیل روشن می‌سازد که امیران مملوک در عمل الگوی حکومت موروثی را نپذیرفته بودند و همچون گذشته اگر جایگاه و منافع خود را در خطر می‌دیدند بلافاصله دست به حذف سلطان می‌زدند؛ اینکه این سلطان وارث تخت و تاج بود نیز تاثیری در تصمیم و اقدام آنها نداشت.

## دوره‌های اول و دوم سلطنت ناصر محمد: تغییر و تدوام

پیش از عمومی شدن خبر قتل اشرف خلیل در محرم ۶۹۳هـ، برای پیش‌گیری از هرج‌ومرج احتمالی، با ترفند علم‌الدین سَنَجَر شُجاعی، فرمان‌نامه‌ای برساخته به امضای سلطان مقتول به خطیبان داده شد تا با استناد بدان، پس از نام اشرف خلیل نام ناصرمحمد را به‌عنوان ولی‌عهد در خطبه بیاورند (مقریزی، ۱۴۱۱: ۱۶۲/۷-۱۶۳؛ صفدی، ۱۴۲۰: ۲۵۱/۴). با اعلان خبر مرگ اشرف، علم‌الدین سَنَجَر و زین‌الدین کَتَبْغَا/کَتَبْغَا، نائب السلطنه، ناصرمحمد نه‌ساله را بر تخت سلطنت نشانده (بیرس منصور، ۱۹۹۸: ۲۹۸؛ ابن‌عَسَّال، ۲۰۱۷: ۳۱۹-۳۲۰؛ ابن‌تغری‌بردی، ۱۳۹۲: ۴۱/۸). هنوز یک سال از سلطنت ملک ناصر محمد (حک. ۶۹۳-۶۹۴هـ) نگذشته بود که کَتَبْغَا، او را خلع کرد و خود بر تخت سلطنت نشست. دلیل کَتَبْغَا برای خلع سلطان ناصر احتمال شورش ممالیک اشرفی بود، به‌ویژه که بارها امیر حُسام‌الدین لَچین کَتَبْغَا را بیم می‌داد که «اگر ناصرمحمد بزرگ



شود نه تو را زنده می‌گذارد و نه افرادی را که در قتل برادرش اشرف همکاری کردند». از این رو کتبغا خلیفه عباسی، قضات و امیران را فراخواند و بدین دستاویز که ناصر محمد خردسال است و «اداره امور مملکت نیازمند مردی کامل است که سربازان و رعیت از او بترسند و امر و نهیش را بپذیرند»، او را خلع کرده، خود بر جایش نشست (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۸/۴۹)؛ سپس سلطان مخلوع را در یکی از تالارهای قلعه جبل سکنا داده، مردم را از دیدار با وی منع کرد. اما چندی بعد، امیران از کتبغا روی گردان شدند و او به ناچار به شام گریخت (ببیرس منصور، ۱۹۹۸: ۳۱۱-۳۱۲؛ ابن عسّال، ۲۰۱۷: ۳۲۴).

در پی فرار کتبغا، حسام‌الدین لاجین / لاجین با اغتنام فرصت دعوی سلطنت کرد. امیران مملوک بدین شرط او را به سلطنت پذیرفتند که چونان یکی از آنان باشد و بدون نظر آنها تصمیمی نگیرد و عنان اختیار را به دست مملوکان هوادار خود ندهد. لاجین شرط را پذیرفت و با لقب ملک منصور به سلطنت رسید (ببیرس منصور، ۱۹۹۸: ۳۱۳؛ ابن عسّال، ۲۰۱۷: ۳۳۱-۳۳۰؛ مقریزی، ۱۹۵۶: (۳) / ۸۲۲-۸۲۳). پس از تثبیت اوضاع، لاجین از بیم عزل خود به دست بعضی از امیران و بازگردانده شدن ناصر محمد، به وصی این سلطان مخلوع، قاضی القضاة مالکی زین‌الدین علی بن مخلوف گفت: «بدان که ملک ناصر محمد پسر استاد من است، به خدا سوگند، من در جایگاه نایب اویم و اگر می‌دانستم با نشستن او بر تخت سلطنت، اوضاع آشفته نمی‌گردد، او را به سلطنت می‌نشاندم و به خدمت او می‌ایستادم؛ اما اینک اندیشناک اویم و ترجیح می‌دهم او را به قلعه کرک بفرستم؛ باشد در آنجا نیرومند شود؛ این شاء الله خیر در همین کار است. به خداوند سوگند، با فرستادن او به کرک قصد دور کردنش را ندارم، بلکه حفظ او مراد من است، که سلطنت متعلق به اوست» (نویری، ۱۴۲۳: ۳۱ / ۳۳۰). طولی نکشید که لاجین ناصر محمد را با برخی از امیران عازم کرک کرد (مقریزی، ۱۹۵۶: (۳) / ۸۳۲-۸۳۳).

سلطنت لاجین دو سال (۶۹۸-۶۹۶ هـ) بیشتر به درازا نکشید؛ چه در پی کشمکش سرداران و امیران و شورش سپاهیان، شماری از ممالیک برجی، لاجین را به قتل رسانده، ناصر محمد را به قاهره بازگرداندند (ابن عسّال، ۲۰۱۷: ۳۴۱-۳۴۳؛ سرور، ۱۹۴۷: ۳۹-۴۰) و امیران و لشکریان با او تجدید بیعت کردند. این بار نیز دو تن از امیران برجسته، سلار (سلار/سالار) و ببیرس چاشنی‌گیر (جاشنکیر)، صغر سن سلطان را بهانه کردند و بر امور مسلط شدند (ابن عسّال، ۲۰۱۷: ۳۴۶/۱؛ نویری، ۱۴۲۳: ۳۱ / ۳۷۰-۳۷۱). ببیرس

رهبری ممالیک برجی را عهده‌دار بود و امیر سَلار بر ممالیک منصوری و صالحی ریاست داشت. با آن‌که در این دوره مردم قاهره چند بار به حمایت از ناصر محمد برخاستند، عرصه چندان بر وی تنگ گردید که مصلحت را در کناره‌گیری از قدرت دید و ناچار به بهانه سفر حج از قاهره خارج شده، در قلعه کَرک مستقر گردید و از همان جا به سَلار و بَبَرَس اطلاع داد که از سلطنت کناره گرفته است (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۸/ ۱۷۹-۱۸۰).

با کناره‌گیری ناصر محمد، رکن‌الدین بَبَرَس چاشنی‌گیر به سلطنت نشست (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۸/ ۱۸۱). سیاست بَبَرَس در آزار و نابودسازی ممالیک اشرفی و ناصری موجب شد تا بسیاری از آنها به ناصر محمد پیوندند. با آن‌که بَبَرَس از نایب‌السلطنه‌های شام تعهد گرفت که نهایت سخت‌گیری را درباره ناصر محمد اعمال کنند، برخی از آنها مخفیانه با ناصر محمد در ارتباط بودند و مردمان نیز به علت ستم‌های پیشین، از ممالیک برجی بیزاری می‌جستند. نایبان بحری شام به‌ویژه ابوالفداء، نایب حماه، و قراسنقر منصوری، نایب حلب، که از تسلط ممالیک برجی بر مملکت واهمه داشتند نیز در نهان مردم ناراضی را تحریک می‌کردند تا به ناصر محمد پیوندند (ابن عَسَّال، ۲۰۱۷: ۴۰۹-۴۱۰). از سوی دیگر بَبَرَس به قصد تحکیم سلطنت خود از خلیفه عباسی المستکفی بالله خواست تا با او تجدید بیعت کند، اما این کار خلیفه موجب هم‌سو کردن مردم مصر با بَبَرَس نشد؛ زیرا آنها از او متنفر بودند و دل با ناصر محمد داشتند (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۸/ ۲۶۵-۲۶۰). در این میان، روز جمعه ۲۲ شعبان ۷۰۹ هـ، به یکباره به نام ناصر محمد در دمشق خطبه خوانده شد و نام بَبَرَس چاشنی‌گیر حذف گردید. همچنین امیران شام هم فرمانبرداری خود را از ناصر محمد آشکارا اعلام کردند. بَبَرَس با مشاهده وضع آشفته دولت و روی‌گردانی بسیاری از سپاهیان و پیوستن آنها به ناصر محمد در شام، با امیران قاهره به رایزنی نشست که در نتیجه، بَبَرَس دوادار و بهادر به او مشورت دادند که برای محافظت از خود و هدر نرفتن خون مسلمانان از قدرت کناره‌گیرد (ابن عَسَّال، ۲۰۱۷: ۴۸۳-۴۸۷؛ مقریزی، ۱۹۵۶: ۲(۱)/ ۷۰-۷۱؛ ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۸/ ۲۷۱-۲۷۰).

چالش میان دو شیوه انتخاب سلطان یعنی الگوی «وراثتی» و الگوی «زور و غلبه» در سراسر دوره اول و دوم سلطنت ناصر محمد ادامه یافت. اینکه پس از قتل اشرف برادرش ناصر را در عین خردسالی به تخت نشانند، نشان از آن دارد که الگوی توارث و جانشینی پسر به جای پدر و برادر به جای برادر کم‌کم در میان ممالیک به رسمیت شناخته می‌شد و

دست‌کم بخشی از امیران مملوکی بدان تمایل داشتند. از آن سوی هنوز امیرانی بودند که حاضر به پذیرش این الگو نبودند و هرگاه فرصتی دست می‌داد، سلطان را برکنار کرده و خود جای او می‌نشستند.

### دوره سوم سلطنت ناصر محمد: تثبیت حکومت موروثی

باری ناصر محمد در رمضان ۷۰۹هـ به قاهره آمد و برای بار سوم بر تخت سلطنت ممالیک نشست (سرور، ۱۹۴۷: ۴۹). دوره سوم سلطنت وی که با مرگش در ۷۴۱هـ، به پایان رسید، نزدیک به ۳۱ سال به طول انجامید. در این دوره او دیگر آن ناصر محمد خردسال و ناتوان و تحت سلطه امیران مملوک نبود؛ در آغاز این دوره او جوانی ۲۴ساله بود که به تعبیر آمیتای «به خوبی درس‌های حکومتداری را فراگرفته بود» (Amitai, 1990: 145). وی که در پی دستیابی به قدرت و اقتداری بلامنازع بود، با تکیه بر تجربه دوبار برکناری از قدرت، سیاست زیرکانه حذف تدریجی رقیبان را در پیش گرفت و در این راه حتی به دوستانی که بیم گردن‌کشی آنان می‌رفت نیز رحم نکرد و شماری را کشت و گروهی را تبعید و برخی از آنها را زندانی و اموالشان را مصادره کرد.

در نخستین گام، ناصر محمد به سراغ دشمن و رقیب اصلی، سلطان پیشین بیبرس چاشنی‌گیر و هوادارانش که غالباً از ممالیک برجی بودند، رفت. چون بیبرس به احمیم (احمیم) گریخته بود، ناصر محمد حذف مخالفان را با دستگیری نزدیک به ۳۰ تن از امیران منصوری حامی او در قاهره آغاز کرد (دواداری، ۱۹۷۱: ۱۹۶/۹؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۳۴۸: ۵۳۴/۱). با تنگ‌تر شدن شرایط برای بیبرس، او از ناصر محمد امان خواست؛ سلطان با پذیرش این درخواست، امیرانی فرستاد تا از او بیعت ستانند و سپس به جایی دور دست در شمال شام تبعیدش کنند، اما اندکی بعد، نظرش تغییر کرد و دستور داد بیبرس را بی‌درنگ به قاهره درآورند. سلطان در گفت‌وگوی رو در رو به درشتی بدو تاخت و «رفتارهای زشت» گذشته را فرا یادش آورد و سپس فرمان داد او را به زندان افکنند. بیبرس سرانجام در پانزدهم ذی‌القعدة ۷۰۹هـ، به قتل رسید (نویری، ۱۴۲۳: ۱۵۶/۳۲-۱۵۸؛ مقریزی، ۱۹۵۶: ۷۸-۸۰/۲؛ ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۸۱-۸۰/۸). همزمان در این سال دستگیری و قتل یاران بیبرس همچنان ادامه پیدا کرد (مقریزی، ۱۹۵۶: ۷۷/۲، ۸۴، ۸۸؛ ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۱۴/۹، ۱۷-۱۶: ۵: ۱۵-۲۰۱۴) (Mazor).

پس از حذف بیبرس و یارانش، نوبت به سلار (سلار/سالار) و هوادارانش رسید. سلار اگرچه مخالفت خود را با بیبرس و حمایت از ناصر محمد را به صراحت اعلام و حتی هدایای نفیسی نیز پیشکش سلطان کرده بود، اما از خشم و انتقام او بیمناک بود. از همین رو از سلطان درخواست کرد که او را به حکومت شوبک<sup>۱</sup> بگمارد (مقریزی، ۱۹۵۶: ۷۵/۲؛ ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۱۱/۹). وی در شوال ۷۰۹ هـ راهی شوبک شد؛ اما این پایان ماجرا نبود، چه به فرمان سلطان نزدیک ۲۰ تن از یاران نزدیک او را دستگیر کردند (مقریزی، ۱۹۵۶: ۸۶-۸۷/۲؛ ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۱۵/۹). سپس خود سلار را به قاهره فراخواند، اما او که دریافته بود سلطان قصد جاننش را کرده از آمدن سر باز زد. سرانجام سلطان به دو تن از دوستان نزدیک سلار، سنجر جاولی منصوری و بیبرس منصوری، متوسل شده، آن دو را به شوبک فرستاد و آنان توانستند سلار را متقاعد کنند که برای مشورت با سلطان به قاهره رود. همزمان سلطان به دو امیر منصوری دیگر قراسنقر و اسندمرکزجی (گرجی)، حاکمان دمشق و حماة، دستور داده بود که راههای شام به قلمروایلخانان مغول را سد کنند تا سلار نتواند به ایلخانان ایران پناهنده شود. باری سلار پس از رسیدن به قاهره، دستگیر و به زندان افکنده شد و در آنجا از گرسنگی درگذشت (ربیع الثانی / جمادی الاول ۷۱۰ هـ) (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲: ۱۸-۱۶/۹؛ ۶: ۱۵-۱۴-۱۳ Mazor).

اینک نوبت حذف امیر قراسنقر بود که از متهمان اصلی قتل برادر سلطان، ملک اشرف خلیل بود، اتهامی که انگیزه سلطان را در از میان بردن او دوچندان می کرد. قراسنقر که از موضوع آگاه شده بود، در واکنش به این تصمیم سلطان، نایبان شام را از سلطان ترسانده، بر ضد او تحریک کرد. اما پس از این که دریافت جاننش در دمشق در معرض خطر است، از ناصر محمد تقاضا کرد او را به نیابت حلب بگمارد که ناصر محمد خواسته او را اجابت کرد (مقریزی، ۱۹۵۶: (۱) ۲/۱۰۰-۹۹). دیری نپایید که قراسنقر با برخی از امیران از جمله آقوش آفرم نایب طرابلس با ۵۰۰ سوار به ایران گریخت و به دربار اولجایتو خدابنده ایلخان مغول پناهنده شد (همانجا؛ وصاف الحضره، ۱۳۸۳: ۲۸۷). چون خبر گریز و پناهندگی قراسنقر به ناصر محمد رسید (۷۱۲ هـ)، برخی از امیران از جمله، نایب شام و نایب السلطنه مصر بیبرس دوادار را به اتهام همکاری با او دستگیر کرد و ارغون دوادار را جایگزین نایب السلطنه

<sup>۱</sup> شوبک قلعه‌ای مستحکم در شام میان عمان و ایله و قلمز نزدیک کرک (یا قوت حموی، ۱۹۹۵: ۳/۳۷۰).

## پنجه و همکاران: ملک ناصر محمد بن قلاوون و تثبیت حکومت موروثی خاندان قلاوون ... ۱۲۱

مصر کرد و نیابت دمشق را به تَنکَزِ حسامی سپرد و سپس ولایت همه شام را به او داد و به هر یک از نواب حماة، طرابلس و صغد نوشت که در امور خود به او رجوع کنند (صفدی، ۱۴۱۸: ۱۱۶/۲-۱۲۰).

امیر مازور، یکی از مملوک پژوهان معاصر، در بررسی آماری خود درباره سرنوشت امیران منصوری در دوره سوم سلطنت ناصر محمد به این نتیجه رسیده است که در مجموع، ۴۶ امیر برجسته منصوری در این دوره دستگیر شدند که از میان آنها ۲۲ امیر اعدام شدند یا در زندان درگذشتند و ۲۴ امیر آزاد گردیدند و سه امیر دیگر نیز به ایلخانان مغول پناهنده شدند. از این ۲۴ تن امیر آزاد شده، ۱۲ تن کمتر از هشت سال را در زندان گذرانیدند. ۱۲ امیر دیگر حبس‌های طولانی مدت، ۲۰ سال یا بیشتر را متحمل شدند و پس از آزادی، اکثر آنها به امارت رسیدند. هفت نفر آنها امیر صدتایی (أمراء المئین)<sup>۱</sup> و چهار نفر امیر طبلخانه<sup>۲</sup> شدند (Mazor, 2014-15:11). سیاست حذف رقیبان بالقوه در سرتاسر دوره سوم سلطنت ناصر محمد ادامه داشت و شامل نزدیک‌ترین یاران وی نیز می‌شد. به تعبیر شجاعی مورخ هم‌روزگار وی «هرگاه جایگاه یکی از امیران یا ممالیکش بالا می‌رفت، او را برکنار می‌کرد و دیگری را که جایگاهی فروتر داشت جایگزین او می‌کرد» (شجاعی، ۱۹۷۸: ۱۱۳). از جمله این امیران، اَسَنَدَمَر کُرْجی/کُرْجی نایب حلب بود که ناصر محمد او را در ۷۱۰ ه. دستگیر و ثروتش را مصادره کرد و در ذی القعدة ۷۲۱ ه. او را در زندان کشت (مقریزی، ۱۹۵۶: ۱۲/۱)؛ ۹۴؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۳۴۸: ۱/۳۸۸-۳۸۷). قربانی دیگر بَکْتَمَر جوکندار/چوگان‌دار نایب‌السلطنه مصر بود که گویا نقشه برکناری ناصر محمد را ریخته بود، اما سلطان از توطئه‌اش آگاه شده بود، در جمادی‌الأولی ۷۱۱ ه. دستگیر و در اسکندریه زندانی‌اش کرد (مقریزی، ۱۹۵۶: ۱۲/۱)؛ ۱۰۲؛ ابن حجر، ۱۳۴۸: ۱/۴۸۵-۴۸۴). همچنین در ۷۴۰ ه. ملک ناصر محمد که از یکی از نزدیک‌ترین یاران خود امیر تَنکَزِ سیف‌الدین ابوسعید حُسامی ناصری نایب شام در دمشق بیمناک شده بود فرمان داد او را دست‌بسته به قاهره آوردند. تَنکَزِ از سال ۷۱۲ ه. نایب شام بود و ۲۸ سال حکومت کرد و جایگاه و آوازه رفیعی در شرق و غرب به دست آورده بود و عملاً در رأس هرم قدرت پس از سلطان نفر دوم بود (شجاعی،

<sup>۱</sup> . طبقه اول در سازمان و مراتب نظامی ممالیک که فرماندهی جنگ و مناصب مهم از جمله نیابت سلطنت به آنها سپرده می‌شد (قلقشندی، ۱۴۰۷: ۱۴/۴)

<sup>۲</sup> . طبقه دوم در سازمان نظامی ممالیک (قلقشندی، ۱۴۰۷: ۱۵/۴).

۱۹۷۸: ۷۲-۷۱). تنگیز یکسال بعد در حالی که در اسکندریه زندانی بود به قتل رسید (شجاعی، ۱۹۷۸: ۹۴). باری سیاست ناصر محمد در مقابل بزرگان دولتش چنین بود که نخست آنها را به خود نزدیک می‌کرد و سپس آنها را اگر تهدیدی برای سلطنت خویش می‌انگاشت، از میان برمی‌داشت (سرور، ۵۲).

استعداد و مهارت سیاسی و اجرایی ملک ناصر محمد در میان پسران سلاطینی که به تاج و تخت رسیده بودند، بی‌نظیر و یگانه بود. از میان ۲۵ سلطان مملوکی که در این دسته قرار می‌گیرند، او تنها کسی بود که در کسب قدرت واقعی و نیز استمرار حکومت برای سال‌های متمادی موفق شد (Amitai, 1990: 146). از این رو جای شگفتی نیست اگر او سلطنت خویش را حاصل کوشش و اقتدار خودش می‌دانست، نه میراث پدرش قلاوون؛ از همین روی در پاسخ به سخنان تند شیخ نورالدین علی بکری (د. ۷۲۴هـ) که سیاست‌ها و کردارها و به تعبیری مشروعیت سلطنت او را زیر سوال برده بود، گفت: «من سلطنت را از راه جانشینی کسب نکرده‌ام، بلکه آن را با شمشیرم به دست آورده‌ام» (نویری، ۱۴۲۳: ۱۳۳/۳۲).

از گفت‌وگوی میان ملک ناصر در حال احتضار با نزدیکان و بزرگان ممالیک آشکار می‌شود که او در القا و تحکیم اندیشه سلطنت موروثی موفق عمل کرده بود. بنا بر نوشته شجاعی سلطان خطاب به بزرگان ممالیک گفت: «اکنون که گمان می‌کنم اجلم نزدیک است، می‌خواهم یکی از پسرانم را جایگزین خود کنم»؛ پس یکی از ممالیک برجسته، رکن الدین بیبرس احمدی، برخاست و در حالی که با دست به امیران اشاره می‌کرد، گفت: «ای امیر! ما ممالیک این خانه‌ایم و اگر از نسل ارباب ما دختر کوری بماند اطاعت از او تا مرگش بر ما واجب است و ما از فرمان ارباب خود خارج نمی‌شویم»؛ سلطان پس از تشکر به او گفت: «تو پس از من وصی فرزندانم خواهی بود». آن‌گاه دیگر امیر برجسته، سیف‌الدین قطلوبغا فخری، رو به ممالیک سلطان گفت: «ای خُشداشیه<sup>۱</sup> وصیت ارباب خود را شنیدید، ما مطیع فرمان اویم و هر که را مخالفت ورزد گردن می‌زنیم». امیران دیگر هم همگی اظهار فرمانبری و خاکساری کردند. سپس سلطان شمشیر برادرش ملک اشرف خلیل را به پسر خود ابوبکر داد و او را همانم جدش ملقب به ملک منصور کرد و در حضور امیران او را به جانشینی برگزید (شجاعی، ۱۹۷۸: ۱۰۴-۱۰۵).

<sup>۱</sup>. خُشداشیه/خوشداشیه/خجداشیه/خوجداشیه از «خواجا/خواجه تاش» فارسی گرفته شده به معنی همکار و اصطلاحاً برای اشاره به ممالیک همشاگرد که یک استاد/صاحب داشتند به کار می‌رفت (نک. مقریزی (۱۹۵۶)، ۲۱/۳۸۸ پاورقی ۳).

پنجه و همکاران: ملک ناصر محمد بن قلاوون و تثبیت حکومت موروثی خاندان قلاوون ... ۱۲۳

ناصر محمد هنگام مرگ ۱۲ پسر داشت (شجاعی، ۱۱۰). پس از او، پسران و نوادگانش تا پایان دولت ممالیک بحری بیش از ۴۰ سال بر تخت سلطنت ممالیک تکیه زدند (برای این دوره نک. : سرور، ۱۹۴۷: ۵۳-۶۶). ابتدا هشت تن از پسرانش به ترتیب زیر به سلطنت ممالیک رسیدند: منصور سیف‌الدین ابوبکر (حک. ۷۴۱-۷۴۲هـ)؛ اشرف علاءالدین کجک (حک. ۷۴۲هـ)؛ ناصر شهاب‌الدین احمد (حک. ۷۴۳هـ)؛ صالح عمادالدین اسماعیل (حک. ۷۴۳-۷۴۶هـ)؛ کامل سیف‌الدین شعبان (حک. ۷۴۶-۷۴۷هـ)؛ مظفر زین‌الدین حاجی (حک. ۷۴۷-۷۴۸هـ)؛ ناصر ناصرالدین حسن (دوبار؛ بار اول: حک. ۷۴۸-۷۵۲هـ؛ بار دوم: حک. ۷۵۵-۷۶۳هـ)؛ صالح صلاح‌الدین صالح (حک. ۷۵۲-۷۵۵هـ). آن‌گاه چهار تن از نوادگانش نیز به ترتیب زیر حکم راندند: منصور صلاح‌الدین محمد (حک. ۷۶۳-۷۶۵هـ)؛ اشرف زین‌الدین شعبان (حک. ۷۶۵-۷۷۸هـ)؛ منصور علاءالدین علی (حک. ۷۷۸-۷۸۳هـ)؛ صالح صلاح‌الدین حاجی (حک. ۷۸۳-۷۸۴هـ).

سلاطین ممالیک بحری و شیوه قدرت‌یابی آنان

۱	مُز عَز الدین اَیْبِک (۶۴۸-۶۵۵)	ازدواج با شجر الدّر بیوه سلطان ایوبی
۲	منصور نور الدین علی بن اَیْبِک (۶۵۵-۶۵۷)	جانشینی
۳	مظفر سیف الدین قُطْز (۶۵۷-۶۵۸)	زور و غلبه
۴	ظاهر رکن الدین بَیْبِرس بُنْدُقْداری (۶۵۸-۶۷۸)	زور و غلبه
۵	سعید محمد برکه خان بن بَیْبِرس (۶۷۸)	جانشینی
۶	عادل بدر الدین سُلَامَش بن بَیْبِرس (۶۷۸)	جانشینی
۷	منصور سیف الدین قَلاوون (۶۷۸-۶۸۹)	زور و غلبه
۸	أشرف صلاح‌الدین خلیل بن قَلاوون (۶۸۹-۶۹۲)	جانشینی
۹	ناصر محمد بن قَلاوون (بار اول: ۶۹۲-۶۹۴)	جانشینی

۱۰	عادل زین الدین کتبا (۶۹۴-۶۹۶)	زور و غلبه
۱۱	منصور حسام الدین لاجین (۶۹۶-۶۹۸)	زور و غلبه
۱۲	ناصر محمد بن قلاوون (بار دوم: ۶۹۸-۷۰۸)	جانشینی
۱۳	مظفر رکن الدین بیبرس جاشنکیر (۷۰۸-۷۰۹)	زور و غلبه
۱۴	ناصر محمد بن قلاوون (بار سوم: ۷۰۹-۷۴۲)	جانشینی
۱۵	منصور سیف الدین ابو بکر بن ناصر محمد (۷۴۲)	جانشینی
۱۶	اشرف علاء الدین کجک بن ناصر محمد (۷۴۲)	جانشینی
۱۷	ناصر شهاب الدین احمد بن ناصر محمد (۷۴۳)	جانشینی
۱۸	صالح عماد الدین اسماعیل بن ناصر محمد (۷۴۳-۷۴۶)	جانشینی
۱۹	کامل سیف الدین شعبان بن ناصر محمد (۷۴۶-۷۴۷)	جانشینی
۲۰	مظفر زین الدین حاجی بن ناصر محمد (۷۴۷-۷۴۸)	جانشینی
۲۱	ناصر ناصرالدین حسن بن ناصر (بار اول: ۷۴۸-۷۵۲)	جانشینی
۲۲	صالح صلاح الدین صالح بن ناصر محمد (۷۵۲-۷۵۵)	جانشینی
۲۳	ناصر ناصرالدین حسن بن ناصر (بار دوم: ۷۵۵-۷۶۲)	جانشینی
۲۴	منصور صلاح الدین محمد بن حاجی بن قلاوون (۷۶۲-۷۶۵)	جانشینی
۲۵	اشرف زین الدین شعبان بن حسین بن محمد (۷۶۵-۷۷۸)	جانشینی
۲۶	منصور علاء الدین علی بن شعبان (۷۷۸-۷۸۳)	جانشینی
۲۷	صالح یا منصور صلاح الدین حاجی بن شعبان (۷۸۳-۷۸۴)	جانشینی



### نتیجه

ممالیک بحری نخستین، حکومت موروثی را برنمی‌تافتند و از همین روی هم بود که پسران دو سلطان مملوکی، آیبک و بیبرس، به‌رغم آنکه از سوی پدران خود به جانشینی برگزیده شده بودند، خیلی زود عزل شدند و تخت سلطنت را به یکی از امیران و نخبگان نظامی سپردند. در دوره قلاوون و پسرانش الگوی حکومت وراثتی به تدریج در میان برخی از امیران مملوک هوادارانی پیدا کرد و از سلطنت سوم ناصر محمد بن قلاوون تا برآمدن ممالیک برجی به الگوی ثابت در انتخاب سلاطین بدل شد. ناصر محمد به‌رغم دوبار برکناری از سلطنت، برخلاف برادر مقتولش خلیل اشرف، جان سالم به در برد و از این روی فرصت یافت تا در حکومت‌داری تجربه اندوزد و پخته شود. بار سوم که به سلطنت نشست با درپیش گرفتن سیاستی زیرکانه و قاطعانه گام به گام دست به حذف رقیبان و مدعیان سلطنت زد و قدرت را به‌طور کامل قبضه کرد. سه دهه سلطنت مقتدرانه او بر دستگاه حکومت ممالیک زمینه را برای پذیرش حکومت موروثی فرزندان و نوادگان وی آماده ساخت. پس از وی فرزندان و نوادگانش بیش از چهار دهه (۷۸۴-۷۴۱هـ) بر مصر و شام فرمان راندند. فرزندان ناصر محمد اگر چه چندین بار از سوی سرداران مملوکی از سلطنت خلع شدند، اما تا پایان دوره ممالیک بحری کسی به حق آنان در سلطنت تجاوز نکرد، مگر نخستین سلطان ممالیک برجی که بر حکومت موروثی خاندان قلاوون مهر پایان نهاد.

## منابع و مأخذ

۱. ابن تغری بردی، ابوالمحاسن (۱۳۹۲ق)، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة*، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۳۴۸ق)، *الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة*، حیدرآباد دکن، دایرةالمعارف العثمانیة.
۳. ابن عسّال، مفضل بن ابی الفضائل (۲۰۱۷م)، *النهج السدید والدر الفرید فیما بعد تاریخ ابن العمید*، به کوشش محمد کمال الدین عزالدین السید، دمشق، دارسعدالدین.
۴. ابن فرات، محمد بن عبدالرحیم (۱۹۷۰م)، *تاریخ ابن الفرات*، ج ۸، به کوشش قسطنطین زریق و نجلا عزالدین، بیروت، مکتبۃ المویذ.
۵. بیبرس منصور، امیر رکن الدین (۱۹۹۸م)، *زبدۃالفکرۃ فی تاریخ الهجرة*، به کوشش دونالد س. ریچاردز، بیروت، المؤسسة الألمانية للبحث العلمی.
۶. دواداری، ابوبکر بن عبدالله بن آیبک (۱۹۷۱م)، *کنز الدرر و جامع النور*، ج ۹، به کوشش هانس روبرت رومر، قاهره، المعهد الالمانی للآثار: قسم الدراسات الاسلامیة.
۷. سرور، محمد جمال الدین (۱۹۴۷م)، *دولت بنی قلاوون فی مصر: الحالة السیاسیة و الاقتصادية فی عهدها بوجه خاص*، قاهره، دارالفکر العربی.
۸. شافع بن علی عسقلانی (۱۴۱۸ق)، *الفضل الماثور من سیرة السلطان الملك المنصور*، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، المکتبۃ العصریة.
۹. شبارو، عصام محمد (۱۳۸۰ش)، *دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام*، ترجمه شهلا بختیاری، قم، پژوهشکده [پژوهشگاه] حوزه و دانشگاه.
۱۰. شجاعی، شمس الدین (۱۹۷۸م)، *تاریخ الملك الناصر محمد بن قلاوون الصالحی و اولاده*، به کوشش باربارا شیفر، فیسبادن، فرانزشتاینر.
۱۱. صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک (۱۴۱۸ق)، *اعیان العصر و اعوان النصر*، به کوشش علی ابوزید و دیگران، بیروت، دار الفکر المعاصر، دمشق، دار الفکر.
۱۲. صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک (۱۴۲۰ق)، *الوافی بالوفیات*، به کوشش احمد الارناووط و ترکی مصطفی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۱۳. طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۰ش)، *دولت ایوبیان*، ترجمه عبدالله ناصری طاهری، قم، پژوهشکده [پژوهشگاه] حوزه و دانشگاه.
۱۴. قاسم، قاسم عبده (۱۳۹۶ش)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی دوره پادشاهان مملوکی*، ترجمه بهزاد مفاخری، تهران، سروش.

١٢٧ پنجه و همكاران: ملك ناصر محمد بن قلاوون و تثبيت حكومت موروثى خاندان قلاوون ...

- ١٥ . قلقشندى، ابوالعباس احمد بن على (١٤٠٧ق)، *صبح الاعشى فى صناعة الانشاء*، به - كوشش محمد حسين شمس الدين، بيروت، دار الكتب العلميه.
- ١٦ . مقرىزى، تقى الدين احمد بن على (١٩٥٦م)، *السلوك لمعرفة دول الملوك*، به كوشش محمد مصطفى زياده، قاهره، دارالكتب و الوثائق القوميه.
- ١٧ . مقرىزى، تقى الدين احمد بن على (١٤١١ق)، *المقفى الكبير*، به كوشش محمد اليعلاوى، بيروت، دارالغرب الاسلامى.
- ١٨ . نوبرى، شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب (١٤٢٣ق)، *نهاية الارب فى فنون الادب*، قاهره، دارالكتب و الوثائق القوميه.
- ١٩ . و صاف الحضرة، عبدالله بن فضل الله (١٣٨٣ش)، *تحرير تاريخ و صاف*، به كوشش عبدالمحمد آيتى، تهران، پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى.
- ٢٠ . ياقوت حموى، شهاب الدين ابو عبدالله (١٩٩٥م)، *معجم البلدان*، بيروت، دار صادر.
21. Amitai, Reuven (1990), "The Remaking of the *Military Elite* of *Mamluk* Egypt by al-Nasir Muhammad b. Qalawun", *Studia Islamica*, No. 72, pp. 145-163.
22. Levanoni, Amalia (1994), "The Mamluk Conception of the Sultanate", *International Journal of Middle East Studies* Vol. 26, No. 3, pp. 373-392
23. Mazor, Amir (2014-15), "The "Manşūrīyah Legacy": The Manşūrī Amirs, Their Mamluks, and Their Descendants during al-Nāşir Muḥammad's Third Reign and After", *Mamluk Studies Review*, Vol. 18, pp. 2-56.